

گفت وگویی «جام جم»
با امیرحسین مدرس

رادیو هنوز هم مورد اعتماد است



چالش های پیش روی
سینمای آفریقا

سخت تر از جدال با آپارتاید

مروری بر فقدان توجه به مهم ترین
کارکرد هنر هفتم

سینمای استراتژیک؛ خیلی دور خیلی نزدیک



گفت وگویی

جهانگیر الماسی در گفت وگو با
«جام جم» مطرح کرد

تلویزیون خانه من است



راهکارهایی برای نجات گیشه

اما اگر اکران فیلم خارجی

گفت وگو با نادر فلاح؛ از بازیگری
تا کارگردانی نمایشی درباره دهخدا

دغدغه های امروز مردم در «پرده خانه»



گفت وگویی «جام جم» با تهیه کننده تازه ترین سریال شبکه ۳ جنایت و مکافات با «چشم بندی»

حاشیه نگاری دیدار مداحان با رهبری

تیغ زبان



اشتباه دیده بودم. آن که دیده بودم، فقط کمی شبیهش
بوده. در عمرم فقط به آقا سوه ظن نبرده بودم که بردم!
مسعود برپایش پشت تریبون می رود تا سرود جمعی را
تمرین کند. همزمان از آن گوشه حسینیة، احمد واعظی
با لباسی که داد می زند مداح است - یک پالتوی بلند
مشکی - داخل می آید و می رود سمت صندلی پشت
تریبون. هر ساله مجری بوده و امسال هم گویا هست.
گمان ضعیفم که شاید امسال قرار است حامد سلطانی را
- که چند نفر جلوتر از من نشسته - در آن جایگاه ببینم، با
آمدنش برطرف می شود.
«دعا کن حاجی خواب نمونه»، حاجی؟ بغل دستی ام
همراه یکی از آن هاست که قرار است جلوی میله ها
بنشیند، می گوید دیشب ساعت ۴ از یکی از شهرهای غربی
کشور رسیده. دلش برای خودش سوخته بیشتر: «اگر که دیر
برسه من بیچاره میشم». چرا؟ «چون دستش به هیچ
کی نمی رسه». و بعد ادامه می دهد: «این را توی روایت
نویسی ها، می گویم چشم!»

به عشق رهبر آمده

خیلی از آنان که منتظرشان بودم، از راه رسیده اند. رضا
نریمانی، برخلاف خیلی ها، اصرار دارد عقب و در گوشه
بنشیند اما اصرار میزبان بیشتر اثر می کند و جلو می رود.
حنیف طاهری را می بینم، خودش هم مثل شعرهایش،
وزین و موقر و محجوب، به آرامی می آید و می نشیند.
سیدمجید بنی فاطمه با آمدنش جمعیتی را به پایش بلند
می کند و بالیند و آغوش با آنها گرم می گیرد.
رفت و آمدها زیاد می شود. مجری تذکر می دهد که پس
از آمدن آقا جلو نیاییم. حدس می زنم این یعنی آمدن

پیدای شان نمی کند و شاید هم ترجیح می دهد از راه گوش
بشنودشان تا از راه چشم. نگاهش به رویه رو می چرخد و
گوشش به مداح است. حضار هم گوش شان به مداح است
و نگاه شان به رویه رو، همانجا که آقا نشسته است. نگاهش
را دنبال می کنم. می رسد به در ورودی سفید حسینیة.
گویب «خوش آمدید» است با زبان بی زبانی.

نه مثل ساره ای و مریم

مداح بعدی تعزیه خوان است. عبا بردوش و با وقار پشت
تریبون می رود. از سعدی و قزوه برای مان توشه آورده.
«هر کس به تماشایی رفتند به صحرایی» را به آهنگ
ماهور آغاز و «نه مثل ساره ای و مریم» را به بیات ترک
تمام می کند. «احسنت. خیلی عالی» اش را از آقا تحویل
حس می گیرد و می نشیند. حال خوبی توی مجلس می نشیند و
از چشم چندی هم اشک جاری می شود. چشمم در میانه
خواندش به حنیف طاهری می افتد که چگونه با شعر و
موسیقی همراهی می کند و سر تکان می دهد. توی دلم
می گویم فرق آن که شعر می فهمد با دیگران همین است.

نسل زهر است که تسخیر نموده دل ما

نوبت به سیدمحمد رضا یعقوبی آل می رسد تا شعر بخواند.
شعرش وزین و قوی است. مصرع به مصرعش روایت و
آیه است و سرودنش آقلا ۱۰ اسال مطالعه می خواهد. به
آقا چشم می دوزم و پلک نمی زنم. به شاعر چشم دوخته
را می بینم که بلند شده اند. حدس می زنم این یعنی آمدن
آقازدیک است.
ولحظاتی بعد، ۸:۲۵ دقیقه، برده ها کنار می رود و مردی با
قد بلند از پشت پرده ها داخل می آید، با آرامش از پله ها بالا
می رود، روی سکوی می ایستد، دست چپش را بالا می گیرد و
به همه سلام می دهد. «به عشق رهبر آمده» هادر جوباش
از گلوبرمی خیزند و او به همه دست تکان می دهد. تعارف
می کند بنشینیم. می نشینیم و می نشیند. رنگ عبایش؟
نه عسلی نیست. قایم اشتباه بوده. عبایی مشکی بردوش
و ماسکی سبزی بر دهان دارد.

آن جا که قدر تو جوشد قدر شد نهان

احمدابوالقاسمی بی معطلی شروع می کند به تلاوت قرآن.
انتخابش سوره انسان است چون اینجا جشن ولادت
انسانیت است. «یک تکووری ندیدم که گرفتار تو نیست»
مجری می خواند خطاب به امام دوازدهم. توجه آقا جلب
می شود. چشمش به جلوسنت و گوشش به شعر. سر تکان
می دهد و آفرین گفتنش را تجسم می کنم.
سیدی از قم، مداح اول است. صدایی گرم و چهره ای
گیرا و متصلب؛ طوری که نمی توانی گوش ندهی. شعرش
دوست داشتنی است: «آنجا که قدر تو جوش قدر شد
نهان / دیگر شگفت نیست که قیبت نشان نداشت». آقا
کاغذهای کنار دستش را ورنانداز می کند و ورق می زند.
گمان می کنم به دنبال متن شعرها می گردد. شاید

مداحی میراث تشیع

یک عرب از میان جمعیت بلند می شود و بنا می کند به
شعرخواندن. توجه آقا را می گیرد. سر از کنار میکروفن
کنار می آورد و نگاهش می کند. هیچ کس سسنش را قطع
نمی کند و آقا هم تشکر می شنود. یکی یکی بلند می شوند
و بنا می کنند به حرف زدن و شعرخواندن. جمعیت برای
این که اینها زودتر ساکت شوند و آقا زودتر شروع کنند،
شعار می دهند «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» و
آقا انگشتش را به نشانه تشکر روی ابروی چپش می گذارد.
با آرامش ماسک را برمی دارد و نگاهش را بین همه تقسیم
می کند. شروع به صحبت می کند اما همچنان صداهایی
از میان جمعیت به گوش می رسد. او آخوند است؛ ولی
آخوند بودن هم برای این که جلوی مادحین را بگیرد کافی
نیست! خودش هم این را می داند و می گوید: «این جور
مجالس، شروعتش با خودمونه و خمشت با خداست!»
می گوید به مداحی اهل بیت افتخار کنید. می گوید مداحی
میراث تشیع است. می گوید هنر شما. دنباله زیبایی قرآن.
نهج البلاغه و صحیفه سجاده است. می گوید شعر خوب
و با محتوای خوب بخوانید و بعد از یک شعر بد مثال
می زند و جمعیت برای آن شعر به می گوید! دلم در این
لحظه واقعا برایش می سوزد! می گوید معرفت آموزی و
احساس برانگیزی کنید و تأکید می کند اگر خودتان معرفت
نداشته باشید و شهید مطهری نخوانده باشید، به دیگران
هم چیزی نخواهید آموخت. می گوید مداحی شیعه، اوج
هنر احساس برانگیزی در میان تمام مذاهب و مکاتب عالم
دارد. از زبان مداحان می گوید «عشاق را به تیغ زبان گرم
می کنیم/ چون شمع، تازیانه پروانه ایم ما». می گوید اینها
را گفتم تا بدانید کجا ایستاده اید و چه کارها که نمی توانید
بکنید؛ به شرطی که دغدغه اصلی شان هدایت مردم باشد.
به فکر فرو می روم. چقدر جای خالی و کار نکرده روی دست
این جمعیت مانده. حتی عقب تر می روم؛ چند تایی شان
اصلا متوجه می شوند این عاقله مرد چه می خواهد؟ از چه
افتی حرف می زند؟ از آنچه که قبل تر گفته بود، چقدرش
عملی نشده که هنوز مطالباتش را فراتر نمی برد؟ از این
جمع، چند نفر به امید آفرینی و حفظ وحدت مذهبی عمل
نکرده اند که هر سال همین موقع، همین را تکرار می کند؟
به فکر فرو می روم. می رسد به این جمله که «آمیختن
مداحی و سرود و از جمله کارهای خوبی است که اتفاق
افتاد» و توی ذهنم دعوی مداحان را بعد از این دیدار
تصور می کنم! آنها که همین یک جمله را بپران عثمان
خواهند کرد و «مداحی موسیقی پاپ نیست» را هرگز به یاد
نخواهند آورد.



برای خواندن متن کامل این
گزارش کیو آرکد را اسکن کنید